

## شیطان در قرآن

یاسر محمدی<sup>۱</sup>

### چکیده

شیطان دشمن قسم خورده آدمی از ازل بوده و همواره درصدد چیره کردن گمراهی و بستن راه هدایت بر بشریت خواهد بود. اگرچه شناخت ماهیت شیطان یا ابلیس توسط عقل آدمی ممکن نیست لکن آیات فراوانی از قرآن داریم که به بیان صفات و ویژگی‌های خبیثانه او پرداخته است که می‌توان با مراجعه به قرآن و تفاسیر آنها را مورد شناسایی قرار داد. روش تحقیق در مقاله حاضر تحلیلی - توصیفی و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه ای می باشد. در این مقاله به دلیل محدودیت ما فقط به چند نمونه از صفات شیطان مانند: ناسپاسی، کفر، وعده دروغ، شبهه افکنی، تکبر، که در زندگی روزمره ما هم تأثیر زیادی دارد پرداخته‌ایم و آنها را مورد بررسی قرار دادیم.

**واژگان کلیدی:** شیطان، ابلیس، دشمنی، تکبر، گمراهی، انسان

<sup>۱</sup> طلبه سطح چهارم (دکتر) رشته تخصصی تفسیر و علوم قرآنی، از موسسه ائمه اطهار قم، آدرس ایمیل:

mohammadi.yaser۳۱۳@gmail.com

در قرآن مجید در ۷۰ مورد کلمه شیطان با لفظ مفرد و در ۱۸ مورد شیاطین با لفظ جمع آمده است. کلمه شیطان از ماده شطن گرفته شده، و شاطن به معنی خبیث و پست آمده است و شیطان به موجود سرکش و متمرّد اطلاق می‌شود و به معنی شریر و دور از حق، نیز آمده است، که در حقیقت همه اینها به یک قدر مشترک بازگشت می‌کنند. باید دانست که شیطان اسم عام (اسم جنس) است، در حالی که ابلیس اسم خاص (علم) می‌باشد، و به عبارت دیگر شیطان به هر موجود مودی و منحرف‌کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیرانسانی می‌گویند، و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است. قرآن کریم ماهیت شیطان و صفات آنرا در آیات متعددی بیان کرده است که با استفاده از آیات قرآنی می‌توان صفات و ویژگی‌های خبیثانه آن را مورد شناسایی قرار داد و طبق دستور قرآن از آنها دوری کرد.

## ۱- مفهوم شناسی

### ۱-۱- ریشه و مفهوم واژه ابلیس و تفاوت آن با شیطان:

مراد از این کلمه در قرآن مجید، موجودی است زنده، باشعور، مکلف، نامرئی، فریبکار، که از امر خداوند سرپیچید و به حضرت آدم علیه‌السلام سجده نکرد، در نتیجه رانده شد و مستحق عذاب و لعن گردید. او در قرآن اکثراً به نام شیطان خوانده شده و فقط در یازده محل ابلیس به کار رفته است. آیا این کلمه علم مشخص است و نام مخصوص اوست و یا صفت است و به واسطه‌ی یأس از رحمت خدا، به او ابلیس گفته شده است. صاحب مجمع‌البیان می‌فرماید: ابلیس نام غیرعربی است و قومی گفته‌اند که عربی است و از ابلاس گرفته است و در قاموس عجمی بودن آن را نیز محتمل دانسته است. اگر چنان که نقل شده، ثابت شود که اسم اصلی او عزازیل و کلمه عربی ابلیس عربی است صفت بودن آن بهتر به نظر می‌رسد. در صافی از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل شده: نام او حارث بوده. ابلیس نامیده شد زیرا که از رحمت خدا مأیوس گردید. (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۲۶). ابلیس فرشته بود یا جن؟

ابن عباس و قتاده و ابن مسعود معتقدند که شیطان فرشته بود و همین قول را شیخ طوسی نیز اختیار کرده است. و ظاهر تفاسیر و آنچه از حضرت امام صادق (علیه السلام) رسیده همین قول است. ولی شیخ مفید می‌گوید: ابلیس جن بود و ملک نبود و روایات متواتر و فراوان از ائمه علیهم السلام به همین مضمون رسیده و مذهب امامیه نیز همین

است و حسن بصری و علی بن عیسی و بلخی و بعضی دیگر همین قول را صحیح دانسته‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲ ج ۱، ص ۱۲۷).

## ۱-۲- شیطان در لغت و اصطلاح

الشیطان النون فيه أصلیه، و هو من: شطن ای تباعد و منه: بئر شطون و شطنت الدار و غربه شطون و قيل: بل النون فيه زائده، من: شاط بشیط: احترق غضبا، فالشیطان مخلوق من النار کما دل علیه قوله تعالی: وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (الرحمن، آیه ۱۵)، و جن را از آمیزه ای {ازشعله های مختلف} به وجود آورد. در شیطان حرف نون اصلی است و از - شطن - یعنی دور شدن است. چاه ژرفناک و عمیق. خانه دور شد. غربه شطون: غربتی بس دور. و بعضی ها گفته‌اند حرف (نون) در شیطان زیادی است و ریشه آن - شاط یشیط - یعنی از خشم سوخت گرفته شده، پس شیطان مخلوقی است از آتش. آیه (وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ. الرحمن ۱۵) بر این معنی دلالت دارد و از این معنی و ریشه واژه شیطان همانست که از شدت نیروی غضب و حمیت، غلط و ناپسندش به آن اختصاص یافت و از سجده به آدم بازماند و خودداری کرد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۳۳۶).

ابن فارسی می گوید: «الشین و الطاء و النون اصل مطرد صحیح بدل علی البعد و الشطن الحبل و هو القیاس لانه بعید ما بین الطرفين و يقال بئر شطون، ای بعیده القعر.» این واژه تک معنایی است و بر «بعد»، دلالت می کند و کلمه شَطْنٌ به معنای ریسمان است و این برحد قیاس برای اینکه فاصله بین دو طرف است و می گویند بئر شطون یعنی چاه عمیق. (ابن فارس ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۸۳).

بنابراین شیطان به هر موجود موذی، منحرف کننده، طاغی و سرکشی می گویند که انسان را از راه راست برکنار می کند و در صدد آزار دیگران است؛ موجودی که ایجاد دودستگی نماید و اختلاف و فساد به راه اندازد. پس شیطان، اسم عام (اسم جنس) است، ولی ابلیس اسم خاص (علم) است. در قرآن کریم برای شیطان که همان ابلیس است اوصافی ذکر شده که به خوبی این موجود وسوسه گر و مکار را معرفی می کند. ما اینک با توجه به آیاتی که در این زمینه وجود دارد بعضی از مشخصات و صفات شیطان را از قرآن ذکر می کنیم:

## ۱-۳- صفات شیطان

### ۱- خودبینی

اولین صفت شیطان خودبینی و انانیت بود. زمانی که خداوند ابلیس را به خاطر سرکشی و طغیانگری مؤاخذه کرد و فرمود چه چیز سبب شده که تو بر آدم سجده نکنی. قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (اعراف، ۱۲) خدا فرمود: چون تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟ گفت: من از اوبهترم، مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی. او در جواب گفت: قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. (اعراف، ۱۲) گویا چنین می پنداشت که آتش برتر از خاک است، و این یکی از بزرگترین اشتباهات ابلیس بود، شاید هم اشتباه نمی کرد و آگاهانه دروغ می گفت زیرا می دانیم خاک سرچشمه انواع برکات و منبع تمام مواد حیاتی و مهمترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است، در حالی که آتش چنین نیست. مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۹۹

علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) می فرماید: در این جواب شیطان خدای تعالی برای اولین بار معصیت شد چون برگشت تمام معصیتها به دعوای انانیت (خودخواهی) و منازعه با کبریایی خدای سبحان است، در حالی که کبریا ردایی است که بر اندام کسی جز او شایسته نیست، و هیچ مخلوقی را نمی رسد که در مقابل انانیت الهی و آن وجودی که جمیع رویها در برابرش خاضع و گردن همه گردنفر از ان در پیشگاه مقدسش خمیده و هر صوتی در برابر عظمتش در سینه حبس شده و هر چیزی برایش ذلیل و مسخر است برای خود انانیت قائل شده به ذات خود تکیه زده و «من» بگوید. آری، اگر ابلیس اسیر نفس خود نمی شد و نظر و فکر خود را محصور در چهار دیواری وجود خود نمی ساخت هرگز خود را مستقل به ذات نمی دید، بلکه معبودی مافوق خود مشاهده می کرد که قیوم او و قیوم هر موجود دیگری است. و ناچار انانیت و هستی خود را در برابر او بطوری ذلیل می دید که هیچ گونه استقلالی در خود سراغ نمی کرد، و به ناچار در برابر امر پروردگار خاضع شد. نفسش بطوع و رغبت تن به امتثال او امر او می داد و هرگز به این خیال نمی افتاد که او از آدم بهتر است، بلکه اینطور فکر می کرد که امر به سجده آدم از مصدر عظمت و کبریایی خدا و از منبع هر جلال و جمالی صادر شده است و باید بدون درنگ امتثال کرد، لیکن او اینطور فکر نکرد و حتی این مقدار هم رعایت ادب را نکرد که در جواب پروردگارش بگوید: «بهتری من مرا از سجده بر او بازداشت» بلکه با کمال جرأت و جسارت گفت: «من از او بهترم» تا بدین وسیله هم انانیت و استقلال خود را اظهار کرده باشد و هم بهتری خود را

امری ثابت و غیر قابل زوال ادعا کند، علاوه، بطور رساتری تکبر کرده باشد. از همین جا معلوم می‌شود که در حقیقت این ملعون به خدای تعالی تکبر ورزیده نه به آدم.

## ۲- دومین صفت شیطان تکبر ورزیدن است

قرآن می‌فرماید: **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.** (بقره، ۳۴).  
 و(یادکن) هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس که نپذیرفت و تکبر ورزید و از کافران شد. علامه طباطبایی (ره) در تفاوت بین استکبار و «کبر» می‌فرماید: استکبار و تکبر از انسان به این است که خود را بزرگ شمرده و در موضعی قرار دهد که لایق آن نیست. و از همین جهت جزء رذائل اخلاقی شمرده شده، لیکن همین کلمه گاهی بر بزرگی خدای سبحان اطلاق می‌شود با اینکه کبریایی او به حق است، و او هم کبیر و متعال است و هم متکبر، ولی مستکبر بر او اطلاق نمی‌شود، و شاید از نظر لفظ اطلاقش صحیح نباشد، زیرا استکبار به معنای طلب بزرگی است، و لازمه طلب کردن نداشتن است، و خلاصه کسی استکبار می‌کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگری بزرگتر بداند، و این مذموم است، و اما تکبر به معنای ظهور با کبریا است، چه اینکه متکبر، فی نفسه دارای آن باشد، مانند خدای سبحان که در اینصورت تکبرش تکبر حق است، و چه نداشته باشد و صرفاً از راه غرور مدعی آن شود که تکبرش تکبر باطل و مذموم است، مانند تکبر غیر خدا. پس از اینجا معلوم شد که استکبار همیشه مذموم است، ولی تکبر در هر جا که اطلاق شود مذموم نیست، بلکه در غیر خدا مذموم است، و این استکبار، یا استکبار شخص نسبت به مخلوق است و یا استکبار نسبت به خالق. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۳۸۶).  
 بنابراین استکبار شیطان از نوع دوم یعنی استکبار نسبت به خالق بود که مذموم شمرده شده است. این آیات توضیحی است بر «مخاصمه ملاء اعلی و «ابلیس» و گفتگو درباره آفرینش آدم» و در مجموع هدف از بیان این سرگذشت این است که اولاً به انسان‌ها یادآور شود که وجود آنها آنقدر باارزش است که تمامی فرشتگان برای جدشان آدم به سجده افتادند، انسانی با این همه شخصیت چگونه اسیر چنگال شیطان و هوای نفس می‌شود؟ چگونه ارزش وجودی خود را رها کرده، یا در برابر سنگ و چوبی سجده می‌کند؟ اصولاً یکی از روش‌های موثر تربیت، اعطای شخصیت به افراد مورد تربیت است، و یا به تعبیر صحیح‌تر: شخصیت والا و ارزش وجودی آنها را به یادشان آورده، در چنین شرایطی است که انسان احساس می‌کند که پستی و انحطاط لایق شأن او نیست و خود به خود از آن کناره‌گیری می‌نماید. ثانیاً لجاجت شیطان و غرور و تکبر و حسدش که سبب شد برای همیشه از اوج افتخار سقوط کند، و در لجنزار لعنت فرو

رود، می‌تواند هشدار برای همه افراد لجوج و مغرور باشد تا عبرت گیرند و رویه شیطان را رها کنند. ثالثاً از وجود چنین دشمن بزرگی که سوگند برای اغوای انسان‌ها یاد کرده، خبر می‌دهد، تا همگان به هوش باشند و در دام او نیفتند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۹، ص ۳۳۵)

۳- سومین صفت شیطان که قرآن به آن اشاره می‌کند شرور بودن و فاقد خیر بودن است.

قرآن می‌فرماید: *إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا*. (نساء، ۱۱۷) *لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا*. (نساء، ۱۱۸). مشرکان به جای خداجز جاداتی را (که هیچ اثری ندارند، و همیشه محکوم تأثیر عوامل دیگرند) نمی‌پرستند، و در حقیقت جز شیطان سرکش گمراه را اطاعت نمی‌کنند. مَرِد و مَرِيد از انسان‌ها یا شیاطین آنهاست هستند که از خیرات و نیکی‌ها بی‌بهره و دورند. شَجَرِ أَمْرَد - درخت بدون برگ و بار رامی‌گویند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۳ ج ۴، ص ۲۱۶).

کلمه مَرِيد به فتحه میم به معنای کسی است که از هر خیری عاری باشد. البته این کلمه در مورد مطلق عاری نیز استعمال دارد، چه عاری از خیر و چه عاری از غیر آن. بیضاوی در تفسیر خود گفته: کلمه «مَرِد» و کلمه «مَرِيد» به کسی گفته می‌شود که با هیچ خیری وابسته نیست، و اصل ترکیب برای توصیف به نرمی و لطافت و بی‌مویی و برهنگی از پر و پشم وضع شده و تعبیر «صرع ممرد» و نیز «غلام امرد» و نیز «شجره مرداد» همه از این باب است، اولی به معنای تختی نرم و لطیف، و دومی به معنای پسری بی‌مو، و سومی به معنای درختی است که برگ آن اندک و تک‌تک باشد. (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۹۸). علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: از ظاهر گفتار بر می‌آید که جمله مورد بحث بیانی باشد برای جمله سابق چون کلمه «یدعون» از دعوت است، و دعوت کنایه از عبادت است و به این مناسبت، عبادت را دعوت می‌گویند که اصل عبادت و منشأ آن دعوت نیازهای آدمی است به این که آدمی خود را به پناه کسی بکشاند که حاجتش را برمی‌آورد و خدای تعالی طاعت را نیز عبادت خوانده، فرموده: *«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ*. (یس، آیه ۶۰ و ۶۱). ای فرزندان آدم! آیابه شماسفارش نکردم که شیطان را پرستید که اوبی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟ و سفارش نکردم که مرا پرستید چون این راهی است مستقیم. بنابراین برگشت معنای جمله مورد بحث به این است که عبادت پرستندگان غیر خدای تعالی، عبادت و دعوت شیطان مرید است چون اطلاع او است. *«لَعَنَهُ اللَّهُ»*، «لعن» به معنای دور کردن از رحمت است و این جمله صفت دومی است برای شیطان، صفت اولیش این بود که او مرید است و از هر خیری عاری

و تهی است. صفت دوم در حقیقت تحلیل صفت اول است و می‌فهماند که علت عاری بودن شیطان از هر خیری این است که او رانده شده و دور شده از رحمت خدا است. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۸۴).

آیت‌الله مکارم شیرازی حفظه‌الله می‌فرماید: کلمه مرید از نظر ریشه لغت از ماده مرد (بر وزن زرد) به معنی ریختن شاخ و برگ درخت است و به همین مناسبت به نوجوانی که هنوز مو در صورتش نروئیده امرد گفته می‌شود. بنابراین شیطان مرید، یعنی شیطانی که تمام صفات فضیلت از شاخسار وجودش فروریخته و چیزی از نقاط قوت در باقی نمانده است. و یا از ماده مرود (بر وزن سرود) بمعنی طغیان و سرکشی است یعنی معبود آنها شیطان طغیانگر و ویرانگر است. در حقیقت قرآن معبودهای آنها را چنین دسته‌بندی کرده که یک دسته بی‌اثرند و بی‌خاصیت و دسته دیگر طغیانگرند و ویرانگر و کسی که در برابر چنین معبودهایی سر تسلیم فرود می‌آورد در گمراهی آشکار است. سپس در آیات بعد اشاره به صفات شیطان و اهداف او و عداوت خاصی که با فرزندان آدم داره کرده و قسمت‌های مختلفی از برنامه‌های او را شرح می‌دهد و قبل از هر چیز می‌فرماید: خداوند او را از رحمت خویش دور ساخته (لعنه الله) و در حقیقت ریشه تمام بدبختی‌ها و ویرانگری‌های او همین دوری از رحمت خدا است که بر اثر کبر و نخوت دامنش را گرفت، بدیهی است چنین موجودی که بر اثر دوری از خدا از هرگونه خیر و خوبی خالی است نمی‌تواند اثر مفیدی در زندگی دگران داشته باشد و ذات نیافته از هستی‌بخش چگونه ممکن است هستی‌آفرین گردد. نه تنها مفید نخواهد بود، زیانبخش نیز خواهد بود.

#### ۴- چهارمین صفات شیطان در کفران است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: *إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا* (اسراء، ۲۷). بی‌تردید آنان که مال خودرابه صورتی گسترده به ناحق هزینه می‌کنند برادران شیاطین اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. مراد از کلمه شیطان در این جمله همان ابلیس است که پدر شیطان‌ها است، و شیطان‌ها ذریه و قوم و قبیله او هستند، بنابراین «لام شیطان» لام عهد ذهنی است و همچنین می‌شود لام را لام جنس بگیریم که مراد از شیطان، جنس شیطان باشد و به هر حال کفر ورزیدن شیطان نسبت به پروردگار خود از این جهت است که او نعمت‌های خدا را کفران نموده و آنچه از قوه و قدرت و ابزار بندگی از جانب خدا به او داده شده، همه را در راه اغواء و فریب بندگان خدا و وادار کردن آنان به نافرمانی و دعوتشان به خطاکاری و کفران نعمت مصرف می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۱۱۲).

فخر رازی در ذیل این آیه « وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا . (اسرا، ۲۷) » می‌فرماید: که معنای کفر شیطان به پروردگارش اینست که شیطان بدنش را در گناهان و فساد در زمین و گمراهی مردم به کار برده است. و بنابراین هر چیزی که خداوند از مال و قدرت به کسی بدهد و او را در غیر رضایت خداوند به کار ببرد کفر به نعمت‌های الهی است.

(فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۰، ص ۳۲۹). یکی دیگر از صفات شیطان در قرآن زینت دادن اعمال زشت برای انسان است یا همان فریب دادن وجدان انسان است. قرآن می‌فرماید: فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (انعام، ۴۳) پس چرا هنگامی که عذاب مابه آنان رسید، فروتنی وزاری نکردند؟ بلکه دل هایشان سخت شد و شیطان اعمال ناپسندی را که همواره مرتکب می شدند در نظرشان آراست. چرا آنها هنگامی که مجازات ما به آنها رسید (خضوع نکردند) و تسلیم نشدند، ولی دل‌های آنها قساوت پیدا کرد و شیطان هرکاری را که می‌کردند در نظرشان زینت داد. آیه فوق اشاره روشنی به مسئله فریب وجدان دارد و اینکه بسیار می‌شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهایی از سرزنش و مجازات وجدان، کم‌کم برای خود این باور را به وجود می‌آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (انها نحن مصلحون) تا با فریب وجدان آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد. در آیه دیگر می‌فرماید: وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿انفال / ۴۸﴾ و [یاد کنید] هنگامی را که شیطان اعمالشان را [که در راه دشمنی با پیامبر و لشکر کشی بر ضد اهل ایمان بود] در نظرشان آراست و گفت: امروز [به سبب جمعیت بسیار و آرایش جنگی شما] هیچ کس از مردمان [با ایمان] پیروز شونده بر شما نیست، و من پناه دهنده به شمایم، ولی زمانی که دو گروه [مؤمن و مشرک] با یکدیگر برخورد کردند، به عقب برگشت و پا به فرار گذاشت، و گفت: من از شما [یاران و پیروانم] بیزارم، من چیزی را [چون نزول فرشتگان] می‌بینم که شما نمی‌بینید، البته من از خدا می‌ترسم و خدا سخت کیفر است. زینت دادن شیطان



عمل آدمی را به این است که به وسیله تهییج عواطف درونی مربوط به آن عمل، در دل آدمی القاء می‌کند که عمل بسیار خوبی است، و در نتیجه انسان از عمل خود لذت می‌برد و قلبا آن را دوست می‌دارد، و آن قدر قلب متوجه می‌شود که دیگر فرصتی برایش نمی‌ماند تا در عواقب وخیم و آثار سوء و شرم آن تخطی کند. (طباطبایی، ۱۳۹۰ ج ۹، ص ۱۲۷). یکی دیگر از صفات شیطان که قرآن آن را بیان می‌کند امر به فحشا و منکر است. قرآن می‌فرماید: وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. (بقره، ۱۶۹-۱۶۸).

واژگامهای شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است. جزاین نیست که شمارا به بدکرداری و گناه آشکار فرمان می‌دهد، و اینکه بر پایه نادانی اموری را [به عنوان حلال و حرام] به خدا نسبت دهید. در جای دیگر خداوند در این باره می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

(نور، ۲۱) ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید مبدا پیروی شیطان کنید که هر کس قدم به قدم از پی شیطان رفت او به کار زشت و منکرش واداشت و اگر فضل و رحمت خدا نبود احدی از شما پاک و پاکیزه نمی‌شد ولیکن خدا هر کس را می‌خواهد منزّه و پاک می‌کند که خداوند شنوا و دانا است.

بنابراین آیات برنامه‌های شیطان در این سه امر خلاصه می‌شود. بدی‌ها، زشتی‌ها، و گفتن سخنان ناروا و بی‌مدرک در برابر ذات پاک پروردگار. «فحشا»، از ماده «فحش» به معنای هر کاری است که از حد اعتدال خارج گردد و صورت «فاحش» به خود بگیرید، بنابراین شامل تمامی منکرات و قبائح واضح و آشکار می‌گردد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۷۱). کلمه یأمرکم از امر است، که به معنای این است که امر اراده خود را تحمیل بر مأمور کند، مأمور آنچه را از او خواسته انجام دهد و امر از شیطان عبارتست از وسوسه او و اینکه آنچه را از انسان می‌خواهد، به وسیله اخطار آن به قلب آدمی و جلوه دادن آن در نظر آدمی، بر انسان تحمیل نماید. و کلمه (سوء) به معنای هر چیزی است که انسان از آن نفرت دارد و در نظر اجتماع زشت می‌آید و این سوء در صورتی که از حد بگذرد و از طور خود تجاوز کند،

آن وقت مصداق فحشا می‌شود، و به همین جهت زنا را که زشتی از حد بیرون است، فحشا می‌گویند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۶۳۱).

فخر رازی در بیان این قوله خداوند تعالی: انما یأمرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله مالاتعلمون. می‌فرماید: این مانند تفصیل برای جمله عداوت و دشمنی شیطان می‌باشد و مشتمل بر سه امر است. اول سوء و آن عبارت است از جمیع معاصی از اعضای جوارح و افعال قلب و دوم فحشاء که نوعی از سوء و بدی است زیرا از قبیح‌ترین آنهاست و آن از معاصی بزرگتر و فاحش‌تر است و سومی ان تقولوا علی الله مالاتعلمون. مثل اینکه از زشت‌ترین انواع فحشا است. (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۱۸۷).

همچنین علامه طباطبایی (ره) درباره خطوات شیطان می‌فرماید: خطوات شیطان تنها آن گام‌هایی از شیطان است، که در طریقه و روش پیروی شود. و اگر فرض کنیم که این پیروی‌کننده مومن باشد - که طریقی او همان طریقه ایمان است لاجرم طریقه چنین مومنی طریقه شیطانی در ایمان است، و وقتی بر هر مومنی دخول در سلم واجب باشد، قهراً هر طریقی که بدون سلم طی کند خطوات شیطان و پیروی از آن پیروی از خطوات شیطان خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۵۱).

یکی دیگر از صفات شیطان وسوسه و شبهه‌افکنی است. و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (حج، ۵۲) هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می‌کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌کشید شیطان، القائاتی در آن طرح می‌کرد اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القائات شیطانی تنها نمی‌گذاشت، خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشد و این کار برای خدا آسان است چرا که خداوند علیم و حکیم می‌باشد. کلمه تمنی به معنای این است که آدمی آنچه را آرزو دارد و دوستش می‌دارد موجود و محقق فر نمی‌کند، حال چه اینکه ممکن هم باشد یا نباشد، مثل اینکه یک مرد فقیر آرزو می‌کند توانگر شود، یا کسی که بی‌اولاد است آرزو می‌کند صاحب فرزند باشد، یا هر انسانی آرزو می‌کند فناپذیر و جاوید باشد یا دو بال داشته باشد و با آنها پرواز کند آن صورت خیالی که تصورش را می‌کند و از تصور آن لذت می‌برد آن را «امنیه» - آرزو می‌گویند. و اصل در معنای این کلمه «منی» به فتح میم و سکون نون است که به معنای فرض و تقدیر است. بعضی از اهل فن گفته‌اند: این کلمه گاهی به معنای قرائت و تلاوت می‌آید، مثلاً گفته می‌شود «تمنیت الکتاب»

معنایش این است که کتاب را خواندم. و معنای «القاء» در امنیه این است که در آرزوی او دخل و تصرف کند، تا از آن را از سادگی و صرافت درآورده، فاسدش کند. و معنای آیه بنابر معنای اول که تمنی آرزوی قلبی باشد این می‌شود: ما هیچ پیغمبر و رسول را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه هر وقت آرزویی کرد، و رسیدن به محبوبی را که یا پیشرفت دینش بود، و یا جور شدن اسباب پیشرفت آن بود، و یا ایمان آوردن مردم به آن بود، فرض می‌نمود، شیطان در امنیه او القاء می‌کرد و در آرزوی دست می‌انداخت، به اینطور که مردم را نسبت به دین او وسوسه می‌کرد و ستمکاران را علیه او و دین او تحریک می‌نمود و مفسدین را اغواء می‌کرد و بدین‌وسیله آرزوی او را فاسد و سعی او را بی‌نتیجه می‌ساخت، ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرفات شیطانی را فسخ و زایل نموده آیات خودش را حاکم می‌نمود و کوشش پیغمبر و یا رسولش را به نتیجه می‌رساند و حق را اظهار می‌نمود و خدا دانا و فرزانه است. و بنابر معنای دوم آن (یعنی قرائت و تلاوت)، معنای آیه چنین می‌شود: ما قبل از تو هیچ پیغمبر و رسولی نفرستادیم مگر آنکه وقتی چیزی از آیات خدا را می‌خوانده شیطان شبهه‌هایی گمراه‌کننده به دل‌های مردم می‌افکنند و ایشان را وسوسه می‌کرد تا با آن آیات مجادله نموده ایمان مومنین را فاسد سازد ولی خداوند آنچه از شبهات که شیطان به کار می‌برد باطل می‌کرد و پیغمبرش را موفق به رد آنها می‌فرمود و یا آیه‌ای نازل می‌کرد تا آن را رد کند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۵۵۴)

یکی دیگر از صفات شیطان که قرآن آن را بیان می‌کند دشمنی آشکار با انسان است. خداوند در قرآن می‌فرماید: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. (یس، ۶۰) کلمه عهد به معنای وصیت (سفارش) است و مراد از «عبادت کردن و پرستیدن شیطان» اطاعت اوست در وسوسه‌هایی که می‌کند و به آن امر می‌کند (یعنی وسوسه‌های شیطان را اطاعت نکنید، زیرا که) غیر از خداوند و کسانی را که خداوند دستور داده نباید اطاعت کرد. در این آیه برای پرستیدن شیطان چنین علت آورده که: او برای شما دشمن است آشکار. آشکار بودن دشمن‌اش هم از این جهت است که دشمن در دشمنی کردن خیر کسی را نمی‌خواهد. و چه اینکه چرا خداوند مجرمین را به عنوان بنی‌آدم خطاب کرده این است که دشمنی شیطان نسبت به مشرکین به خاطر غرض خاصی که به آنها داشته باشد، نبوده، بلکه به خاطر این بوده که فرزندان آدم بودند و این دشمنی در روز اول آنجا بروز کرد که مأمور به سجده بر آدم شد و زیربار نرفت و استکبار کرد و نتیجه‌اش هم این شد که از درگاه خدا رانده شد از آن روز با ذریه آدم نیز دشمن گردید و همه را تهدید کرد. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۱۵۳). اما سوال اینجاست که چرا شیطان نسبت به

انسان تا این حد خصمانه و با دشمنی برخورد می‌کند و داستان برخورد شیطان یا همان ابلیس به داستان خلقت آدم بر می‌گردد. خداوند بعد از آن که نوع بشر را خلق کرد و آدم ابوالبشر را آفرید، بر آفرینش چنین مخلوقی به خود تبریک گفت و سپس به همه فرشتگان دستور داد تا بر این مخلوق جدید، سجده کنند. همه سرپیچی کردند جز ابلیس. سرپیچی ابلیس از فرمان خداوند از همان هنگام آغاز شد، او به این مخلوق خدا سجده نکرد. خداوند علت این نافرمانی را تکبری می‌داند که در ابلیس وجود داشت. («أبی و استکبر») او خودش را برتر از انسان می‌دید؛ لذا وقتی که از او سوال شد چرا بر انسان سجده نکردی گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل!» «قال مامنعک الا تسجداً اذ امرتک قال اناخیر منه خلقتنی من نارٍ و خلقته من طین»، ابلیس با این استدلال دچار خودبزرگبینی شد و در برابر دستور خداوند عصیان نمود. بعد از این واقعه بود که ابلیس از درگاه خداوند رانده شد و مورد لعن خداوند قرار گرفت. «قال فاخرج منها فانک رجیم» شیطانی که چند هزار سال در درگاه خداوند با [فرشتگان] زندگی می‌کرد به یک‌باره از آن آستان قرب، سقوط کرد. «قال ربّ فأَنْظِرْنِیْ اِلَیْ یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ»، اما باز هم توبه نکرد و کینه آدم و فرزندان آدم را به دل گرفت و از خداوند مهلت خواست تا بتواند همه جنس بشر را از راه اطاعت خداوند خارج کند: «قال رب بما اغویتنی لأزینن لهم فی الارض ولاغوینهم اجمعین» و همچنین در گفت‌وگویی که بین او و خداوند در قرآن ذکر شده است، ابلیس مطلبی را بیان می‌کند که شاید بتوان از آن به علت رفتار خصمانه‌اش با انسان پی برد. «شیطان گفت: پروردگارا به سبب آنکه مرا از راه بیرون کردی (از رحمت خود راندی)؛ البته من هم در زمین برای ایشان (فرزندان آدم) گناهان را آراسته گردانم، و همه آنها را گمراه می‌کنم. بله! ابلیس با سجده نکردن بر مخلوق خداوند، خود را از بارگاه قدس الهی رانده شده دید و با درد دل گرفتن کینه انسان و تلاش و سعی فراوان در جهت گمراه کردن بندگان خداوند، در باتلاق نافرمانی خداوند فرو رفت.

یکی دیگر از صفات شیطان، به کوردلی بزند، همنشینی با انسان‌های غافل از یاد خدا است. قرآن می‌فرماید: وَمَنْ یُعِشْ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقِیضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ (زخرف، ۳۶) و هر کس خود را از یاد (خدا) رحمان به کوردلی بزند، شیطانی براو می‌گماریم که آن شیطان دمسازش باشد. در این آیه یکی از آثار مرگبار دلبستگی به دنیا را که بیگانگی و دوری از خداست را بیان می‌کند و می‌فرماید: هر کس از یاد خدا روگردان شود شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم و همواره با او قرین خواهد شد. آری غفلت از ذکر خدا و غرق شدن در لذات دنیا، و دل‌باختگی به زرق و برق آن، موجب می‌شود که شیطان بر انسان مسلط گردد و همواره قرین او باشد. قابل توجه اینکه جمله «نقیض» با توجه به مفهوم لغوی آن

هم دلالت بر استیلاء شیاطین دارد، و هم قرین بودن آنها، در عین حال جمله «فهو له قرین» بعد از آن آمده تا این معنی را تاکید کند که شیاطین از اینگونه افراد هرگز جدا نمی‌شوند. تعبیر به «رحمان» اشاره لطیفی است به اینکه آنها چگونه از خدایی که رحمت عامش همگان را فرا گرفته روی گردان می‌شوند، و از یاد او غافل می‌گردند. آیا چنین کسانی جز این سرنوشتی می‌توانند داشته باشند که همنشین شیاطین، و محکوم فرمان آنها گردند. بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که شیاطین در اینجا معنی وسیعی دارد که حتی شیاطین انس را شامل می‌شود، و آن را اشاره به رؤسا و سردمداران ضلالت دانسته‌اند که مستولی و مسلط بر غافلان از یاد خدا می‌شوند و با آنها قرین هستند و این توسعه بعید نیست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۱، ص ۶۶).

علامه طباطبایی می‌فرماید: کلمه نقیض از مصدر «تقییض» است که هم به معنای تقدیر است، و هم چیزی را نزد چیزی بردن. می‌گوییم «قیضه له» یعنی فلانی را نزد فلان کس آورد. بعد از آنکه گفتار به ذکر متقین منتهی شد که آخرت نزد خدا خاص ایشان است، این موقعیت پیش آمد که چیزی از سرانجام معرضین از حق که خود را از یاد رحمان به کوری می‌زنند بگوید، و به مال امر آنان اشاره نماید، و بفرماید اینکه خود را از یاد خدا به کوری می‌زنند، باعث می‌شود که قرین‌های از شیطان ملازمشان گردند که هیچگاه از ایشان جدا نشوند، تا در آخر با خود وارد عذاب آخرتشان کنند. پس معنای آیه چنین می‌شود: کسی که از یاد خدای رحمان خود را به کوری بزند، و به این مسئله به نظر شبکورها بنگرد، ما شیطانی برایش می‌آوریم. و معنای قرین در جمله فهو له قرین مصاحبی است که هرگز از شخص شبکور جدا نمی‌شود. و اگر در آیه ضمیر آنان را مفرد آورد و فرمود: «کسی که از ذکر رحمان خود را به کوری زند شیطانی برایش قرار می‌دهیم» و در این آیه ضمیر را جمع آورده، به اعتبار معنای «من بجش» می‌باشد و معنای آیه این است که: شیطان‌ها اینگونه افراد را که از یاد خدا خود را به کوری می‌زنند از ذکر منحرف می‌کنند، و آن وقت است که می‌پندارند به سوی حق راه یافته‌اند. و این پندار غلط - که وقتی از راه حق منحرف می‌شوند گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند - خود نشانه تقییض قرین است، یعنی نشانه آن است که از تحت ولایت خدا در آمده، و در تحت

ولایت شیطان قرار گرفته‌اند، برای اینکه انسان به طبع اولی خود مفلطح بر این است که متمایل به حق باشد، و به حکم فطرتش می‌خواهد هر چیزی را که به وی عرضه می‌شود بشناسد، ولی اگر سخن حقی بر او عرضه شود و او به پیروی هوای نفسش از پذیرفتن آن سرباز زند و همین روش را ادامه دهد، خداوند مهر بر دلش زده، چشم دلش را کور می‌کند، و قرینی برایش مقدر می‌کند، آن وقت دیگر با هر حقی که مواجه شود آن را بر باطل منطبق می‌کند. اینکه فطرتا متمایل به آن است، ولی شیطان او را به این تطبیق دعوت می‌کند، در نتیجه می‌پندارد که راه همین است، و نمی‌فهمد که در بیراهه است، می‌پندارد که بر حق است، و احتمال هم نمی‌دهد که راه باطل را می‌رود. و این حالت همان غطایی است که خدای تعالی می‌فرماید: در دنیا بر جلو دیده‌هایشان می‌اندازد و به زودی در قیامت آن را از پیش رویشان برمی‌دارد: " قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿كهف/۱۰۳﴾ بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿كهف/۱۰۴﴾ [آنان] کسانی اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. فرموده: لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿ق/۲۲﴾ [به او می‌گویند] واقعا که از این [حال] سخت در غفلت بودی و [الی] ما پرده ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده ات امروز تیز است. قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتَهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿ق/۲۷﴾ [شیطان] همدمش می‌گوید پروردگار ما من او را به عصیان و انداشتم لیکن [خودش] در گمراهی دور و درازی بود. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۱۵۲).

## نتیجه گیری

- ۱- وسوسه پنهان و آشکار، واقعیتی است که پیوسته با انسان دست به گریبان بوده و موجب نافرمانی خداوند شده است. پرسابقه ترین این وسوسه ها از ناحیه ابلیس یا شیطان در مقابل انسان بوده است.
- ۲- تهدیدهای شیطان بر اثر سرخوردگی، دوری از رحمت الهی، انانیت و به قصد انتقام جویی از آدم و فرزندان او صورت پذیرفته است.
- ۳- خداوند متعال در آیات متعددی صفات فراوانی را برای این موجود وسوسه گر بیان کرده تا مابا تأمل در این آیات این صفات را بشناسیم و از آنها دوری کنیم.

## منابع

### ✽قرآن کریم

- ۱- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم المقاییس اللغة، قم، مکتب الأعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ۲- بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، لبنان-بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ه ق.
- ۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ق.
- ۴- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، لبنان-بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ه ق.
- ۵- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ایران-تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ه ش.
- ۶- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، لبنان-بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ه ق.
- ۷- قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس القرآن، تهران، دارالکتب الإسلامی، ۱۴۱۲ق.
- ۸- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ایران-تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ه ش.